حاج مصورالملکی، استاد نام‌آور مینیاتور

- ۲ -

«نقاشی ایران تا اعماق تاریخ ریشه دارد . برای نقاشی ایران همواره غنی‌ترین سرچشمه الهام و نیرو ، شعر و اندیشه‌های دینی و فلسفی بوده‌است . «مانی» با نقش‌های خود ، اصول آئینی‌را گذاشت که بر جهان معاصرش پرتو انداخت و نفوذ آن قرنها با تاریخ آمیخت . وشعر پارسی چه بسیار که در نقاشی منعکس شد و بکرترین و زیباترین مایه‌های آفرینش‌را دراختیار نقاشان گذاشت . چنین بود که وقتی مینیاتور چینی به ایران آمد ناگزیر از اصل ونسب خود برید و سنن و اصول ایرانی را پذیرفت . مینیاتورایرانی درحالیکه زاده مینیاتورچین بود ، به‌تقلید از مادر خویش نپرداخت . با فضا وطبیعت ایران یگانه شد و در تخیل و ذوق ایرانی رشد کرد و در قالب‌های تازه‌ای تکامل یافت . مینیاتوردرعهدتیموری تاآن‌حد اوج گرفت که ارزش‌های جهانی یافت . و در دورهٔ صفویه بصورت یك‌هنر خالص ایرانی درآمد و بدعت‌های تازه‌ای نهاد که واجدکمال وشکوفائیش‌بود . درزمان قاجاریه‌مینیاتور نخست به فضاهای جدیدی دست یافت ، ولی بزودی به راه انحطاط افتاد . تقلید آنرابه پژمردگی سوق داد وکم‌کم کار تقلید به‌آنجا کشیدکه مینیاتور ایرانی یك بیمار رو به مرگ‌شد . . .

***

«حاج مصورالملکی» آخرین بازماندهٔ استادان نام‌آور مینیاتور ایران تنها علاج این بیمار را خون تازه و جوان میداند . او میگوید : «مینیاتور ایران انگار پیر شده است . خون او را بریزید وخون جوان به‌او بدهید . خواهید دید که دوباره جان میگیرد . »

مینیاتوریست ۸۰ ساله اصفهانی معتقد است که :

«تقلید، قاتل هنراست . هنرباید به‌اقتضای زمان وشرایط خویش سنت شکن و سنت‌گذار باشد . باین‌معنی که پا به پای زمان پیش برود ، قالب‌ها و سنت‌های قدیمی راکه مانع این پیشروی هستند دور بریزد و قالب‌ها و ارزشهای جدیدی را که باعث رشد وتعالی او هستند پیداکند . مینیاتوریست ایرانی یکی دوقرن است که باتعصب زیاد وابتکار وقدرت کم ازاستادان گذشته تقلید میکند. او بجای آنکه سنت‌ها وارزشهای گرانبهای مینیاتور گذشته ایران را برای یافتن ظرفیت‌های تازه و راهگشائی‌های ضروری بکار بگیرد ، راه را برذوق وتخیل وخلاقیت خود بسته و از روی آثار اصیل قدیمی سیاه‌مشق میکند . »

***

با «حاج‌محمدحسین‌مصورالملکی» دریکی‌از قدیمی‌ترین محلات‌اصفهان دیدار کردیم . در یك‌خانه فرسوده ودرعین‌حال شگفتی‌آور . خانه او یك موزه‌کوچك هنری بودکه باوجود قدمت پرنشاط و تحسین‌انگیز مینمود . حاصل این دیدار ، بررسی ومروری بود درتاریخ هنر مینیاتور ایران وخصوصیات آن ــ که در شماره گذشته هنرومردم منعکس شد ــ و این گزارش ، نگاهی است به‌زندگی وآثار «حاج مصورالملکی» بزرگترین مینیاتوریست امروز ایران و نیز عقاید نظرات هنری او :

***

گوئی دوقرن به عقب برگشته بودیم . خانه موزه‌مانند

استاد معمورالملکی فضای مینیاتورهای عهد قاجاریه را بیاد میآورد .

از حیاط بیرونی تا اندرونی یك راهرو نیمه‌روشن بود که اتاق کار استاد سالخورده درکمرکش آن قرار داشت . روبروی اتاق یك هشتی‌کوچك بود با یك حوض مرمری‌که ماهی‌های سرخ درآن شناور بودند . طاق هشتی مقرنس کاری بود و آفتاب مثل یك رنگین‌کمان از پشت شیشه‌های الوان بدرون میتابید . از پنجره اتاق‌کار استاد درهای ارسی سایر اتاقها دیده میشد . شیشه تمام پنجره‌ها رنگی بود . سرخ وسبز

دراین‌فضای قدیمی وچشم‌نواز اکثرآثار«معمورالملکی» بوجود آمده است . وهم دراین خانه استاد ۸۰ بار بهاروخزان را بدرقه‌کرده است . زندگیش را از بان خودش بشنویم :

«من درخانواده یك‌نقاش بدنیا آمدم . اجدادم تا زمان صفویه پشت‌درپشت نقاش بودند . پدرم گاه به مزاح میگفت : «توی رگهای ما خون نیست ، رنگ است.» و اغلب باقیافه‌ای متفکر بمن میگفت : «دنیا جز ترکیب رنگها نیست . همه‌چیز رنگ است . تنها حقیقتی‌که مبری و بیرون از رنگهاست خداست . »

تابلو جنگ دوم جهانی ــ اثر
حاج معمورالملکی

وآبی وبنفش وبه ندرت زرد . . . دو حلقه بزرگ آهنی مثل دو تا گوشواره درانتهای درها آویخته بود . منبت درها دراوج ظرافت و زیبائی بود . این زیبائی با جلای بیشتر در اتاق‌کار استاد دیده میشد . پنجره‌های منبت‌کاری هماهنگی موزونی با مینیاتورهائی که تمامی دیوارها را پوشانده بود داشت . بسیاری از این تابلوهای دیواری تا ۲۰۰ سال قدمت داشت و پاره‌ای از آنها را «حاج معمورالملکی» خود نقش‌زده بود . قسمتی ازدیوار روبروی درهای ارسی آئینه‌کاری بود وآثار هنری دراین آئینه‌های ظریف انگار یك زیبائی مطلق را تا بی‌نهایت تکرار میکرد . درطرفین اتاق دوطاق‌نما وجود داشت و در بالای‌کفش‌کن‌هائی که به دو پستوی کوچك میمانست گوشوارهای اتاق با ترئین هنرمندانه‌ای جلب‌نظرمیکرد .

او درباره نقاشی تعصب خاصی داشت . خودش نقاش قلمدان ساز بود . به من میگفت : «اگر میخواهی نقاش باشی ، باید به باطن اشیاء راه پیدا کنی . تا وقتی اسیر صورت هستی فقط یك متقلدی ، نقاش نیستی . باید سیرت را بشناسی . »

و دهها سال طول‌کشید تا من به عمق حرفهای او راه پیدا کردم .

من موسیقی رنگها را درکارگاه پدرم شناختم . هفت هشت ساله بودم‌که دستم را گرفت و مرا به‌کارگاهش برد . به من‌گفت : «وقت آن رسیده که موسیقی رنگها را بشناسی . »

ووقتی دیدکه معنی حرفش را نفهمیده‌ام وهاج وواج نگاهش میکنم ، توضیح دادکه : «هماهنگی رنگها با هم ایجاد یکنوع موسیقی میکند ، نوعی موسیقی‌که فقط چشم صدای

آرا می‌شنود. تو اگر بخواهی نقاش‌باشی باید این موسیقی را بیاموزی.»

۱۵ساله بودم که پدرم مرد. او بمن‌خیلی چیزها آموخت. بمن زندگی را فهماند، طعم تلخ وشیرین آنرا بمن چشاند و به من گفت: «بین زندگی وهنر هیچ فاصله‌ای نیست. حتی وجود هنرمند نباید بین او وهنرش حایل باشد. اگر میخواهی حقیقت وجوهر هنر را بفهمی، اول زندگی را بشناس.»

روزیکه پدرم مرد حس کردم که همه چیز مرده است. برای من دنیا مرده بود. او دنیای من بود.

بعدها در زمینه پرتره‌سازی وتذهیب وتشعیرهم دست به‌تجربه زدم. سرانجام رنگ وروغن را واردکارهایم کردم. ودرتمام این مراحل یك نقاش گمنام بودم درمیان صدها نقش گمنام دیگر.

* * *

بارفتن قاجاریه مینیاتور درایران تکان مختصری خورد. فرنگی‌ها دسته دسته بایران آمدند و مینیاتورهای سبك صفوی

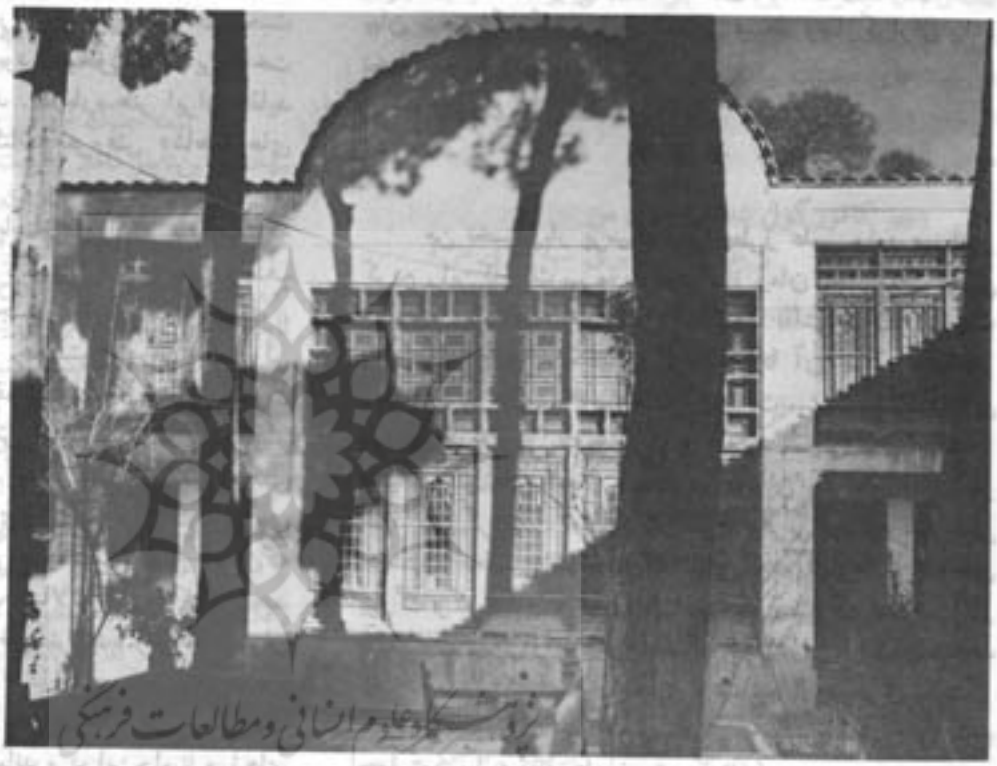

نمای بیرونی خانهٔ استاد
منصورالملکی

آنروزها ایران یکپارچه خون وآتش بود. هنوز فرمان مشروطیت خشك نشده بود که مجلس را به‌توپ بستند. درفاصلهٔ بین‌امضای مشروطیت ازطرف مظفرالدین‌شاه وتوپ بستن‌مجلس بدستور محمدعلیشاه، اصفهان دچارهرج ومرج وتب‌وتاب بود. هرروز بازارها بسته میشد. انقلاب درکوچه و خیابان بود. مشروطه‌خواهان با تفنگ‌های بلند و قطارهای فشنگ در تمام شهر پراکنده بودند. حتی خانمها، با چادر و روبنده درشهر تظاهرات میکردند. آنها در زیر چادر ده‌تیر می‌بستند وگاه اسلحه بدست دربستن بازار نقش اول را بازی میکردند. دراین روزهای بحرانی هنر خریداری نداشت. فقط بازار انقلاب گرم بود. اما من مجبور بودم خرج مادر وسه خواهر کوچکتر از خودم را تأمین کنم. درآنموقع من قلمدان‌سازی میکردم.

مشتریان پروپاقرصی پیدا کرد. اروپائیان شیفته این سبك بودند، بخصوص آندسته از جهانگردان اروپائی و امریکائی که به عتیقه علاقه داشتند، مینیاتورهای شیوه صفوی را به هرقیمتی میخریدند. باآمدن این سوداگران هنر، شیوه‌های هنر غرب هم در ایران نفوذ بیشتری یافت. سبك اروپائی با شیوه صفوی‌آمیخت واین‌آمیزش راه تازه‌ای در برابر مینیاتور گشود. نقاشان ایرانی که بازار هنر صفویه را گرم دیدند، به‌تصویر مینیاتورهای عهد صفوی روی آوردند. منهم یکی‌از اینان بودم.

نخست کمال‌الملك بهزاد سرآمد مینیاتوریست‌های صفوی مرا جلب کرد و بعد اسیر جادوی خطوط رضاعباسی شدم. واین آغاز آفرینش حقیقتی من بود.

اوایل دوران پهلوی بودکه به‌فرانسه رفتم . فرنگستان زادگاه هنری بودکه نفوذ آن مثل مغناطیس نقاشی ایران را تحت تأثیر گرفته بود . درفرنگ هنر تجربه‌های کم‌نظیری داشت . من احساس‌کردم اگر بخواهم راهی مستقل در هنر مینیاتور بیابم ، باید با این تجربه‌ها آشنا باشم .

شش‌ماه درپاریس ماندم . سعی‌کردم روی مکاتب مختلف نقاشی‌غرب مطالعه‌کنم . وسعت وتنوع این‌مکتب‌ها و آثارنقاشی هنرمندان غربی واقعاً بهت‌آور بود . درهمین مدت با پرفسور «پوپ» ایرانشناس معروف آشنا شدم . او سرگرم نوشتن کتابی درباره هنر ایران بود و از من خواست تا درتصاویر کتاب یاری‌اش دهم . من پذیرفتم . گلهای قالیهای نفیس ایرانی‌اورا نقاشی میکردم و هر روز ساعتها درباره هنر ایران با هم صحبت میکردیم . پوپ عاشق هنر ایران بود . میخواست با این‌شناخت به روح ایران‌کهن دست پیداکند . درباره هنر ایران عقاید جالبی داشت که بعدها آنرا درکتاب معروفش «شاهکارهای هنر ایران» تنظیم‌کرد :

«ابهت وجنبه روحانی هنر باستانی ایران بسبب آنست‌که کمال آن درترئین مطلق است . ترئین‌که منبع اصلی وهدف هنر ایران است تنها مایه لذت چشم یا تفریح ذهن نیست ، بلکه مفهومی بسیار عمیق‌تر دارد . نخستین ادراك مبهم ولی اساسی که بشر از جهان داشت با نقوش واشکال ترئینی صورت خارجی یافت وبوسیله همین نقوش انسان با سرنوشت دشوار و پرخطر خویش ارتباط بیشتری پیداکرد . هر نقش وشکلی وسیله‌ای برای‌پرستش ومایه‌ای برای‌رازونیاز وآرامش‌ونیروی باطنی‌گردید . بسبب مجموع این امور هنر ترئینی ایران‌که از تجربیات ضروری ناشی شده‌بود ، بیالاترین‌درجه‌کمال رسید وچون پیوسته به‌تأثیر این عوامل ظریفتر شده وتوسعه فراوان یافته است اکنون میتواند مستقیماً با دل‌آدمی سخن بگوید.»

«پوپ» به هنرمندان ایرانی بصورت متمدنی مینگریست که زندگی خود را وقف هنرکرده‌اند و دراین راه تا مرزهای غیرقابل وصول پیش رفته‌اند . این عین‌کلام اوست‌که :

«طراحان ایرانی بیش از هنرمندان کشورهای دیگر درایجاد طرحهای درهم وپیچیده‌که بهم‌انداختن وهموارکردن آنها مستلزم چیره‌دستی و قوه تخیل است ، مهارت داشتند و درعین‌حال درتبدیل شکلها به ساده‌ترین صورت ، استادی خاصی‌نشان میدادند . درترسیم خطوط پیرامون شکلها بطریقی که خصوصیات نقش را جلوه بدهد استاد مسلم بودند . وخوب میدانستندکه چگونه میتوان امری را باخطوط ساده ، بی‌افراط درنقوش وصور بیان‌کرد . »

من وقتی به‌ایران برگشتم راه خودرا یافته بودم . اولین تجربه وآزمایش من در یك عرصه جهانی‌درنمایشگاه لندن بود. من با یك تابلوی مینیاتور دراین نمایشگاه شرکت‌کردم و این تابلو بحدی توجه ملکه انگلیس (همسر جرج پنجم) را جلب کردکه گفت آنرا به هر بهائی که هست برایش بفرستند وهمان لحظه پرفسور «پوپ» با سفارشی ازطرف ملکه انگلیس راهی اصفهان شد . وقتی تابلوئی راکه خواسته بود برایش نقش زدم و فرستادم یك مدال مخصوص (جرج پنجم) برایم فرستاد . این مدال طلائی نقش برجسته‌ای از مراسم تاجگذاری جرج پنجم وملکه انگلستان داشت . تابلوئی که برای ملکه فرستاده بودم صحنه‌ای از یك مسجد بود ، گروهی برای نماز قامت‌بسته بودند وفضا بوی قرآن میداد . من برای ایجاد این فضای روحانی وحالت جذبه وخلوص‌نمازگزاران روزها ــ وهرروز ساعتها درمسجد بسر بردم . لحظه‌هائی‌راکه میخواستم درتصویر جان بدهم شکارکردم وبعد تصویر مسجد ونمازگزاران را با تخیل خودم آمیختم . . .

***

من نخستین‌بار پرسپکتیو را بطرز علمی وارد مینیاتور کردم . این‌کار یك ضرورت بودکه از زمان قاجارکم‌کم تحقق می‌یافت . نقاشان قاجار ضمن آشنائی با نقاشی غرب «کوچك وبزرگ» را وارد مینیاتورکردند . تا آن هنگام مینیاتور «بعد»وعمق نداشت. فاصله‌ها درآن‌رعایت‌نمیشد. چشم‌اندازهای دور و نزدیك به یك صورت و اندازه نمایش داده میشد . مینیاتوریست‌های قاجار «بعد» را بعنوان یك عامل در آثار خود بکارگرفتند . اما این‌کار صرفاً تجربی بود وقاعده علمی نداشت . نخستین شواهدی‌که ازاین‌گونه تابلوها (تابلوهای بزرگ وکوچك) در دست است دو تابلوی بزرگ است درتالار چهلستون . یکی‌ازاین‌تابلوها جنگ «چالدران»را نشان میدهد (نبرد معروف شاه‌اسمعیل صفوی باعثمانیها) ودیگری نمایشگر کارزار نادرشاه در هندوستان . (بیشتر نقاشی‌های کاخ چهلستون را به مظفرعلی نسبت میدهند) .

نقاشان اواخر عصر قاجار سبك اروپائی را وارد نقاشی صفوی‌کردند . نقاشی‌های این دوره از نظر رنگ‌آمیزی به مینیاتورهای سابق شبیه است و از جهت سایه روشن ومناظر و مرایا به شیوه کلاسیك اروپا . و باوجود رخنه این شیوه درنقاشی ملی ایران بناچار سبکی است‌که معمول گردید است . همه آرزوی من این بودکه بتوانم شخصیت وهویت مینیاتور ایران را احیاءکنم . مینیاتور ایران درگذشته درخشان خود نقاشان بزرگ غرب را زیر نفوذ گرفته بود . رنگهای درخشان وتند و طرح‌هائی‌که بهیچوجه درآنها منظور تقلید از طبیعت وسایه روشن وپرسپکتیو نبود ، از خصوصیات مینیاتور قدیم ایران است . همین مشخصات برجسته مینیاتور ایران بود که توجه نقاشان نامی اروپا : گوگن ، رنوار ، ون‌گوگ وماتیس

را جلب کرد .

مینیاتور ایران با این سابقه کم‌نظیر حیف بود که در کنار رقبای ژاپنی ، چینی وهندی خود بیرنگ وکم‌مقدار باشد . مینیاتورهند وجود خود را مدیون نقاشان ایران است . میر سیدعلی وعبدالصمد شیرازی از استادان ایرانی ، دربازگشت همایون‌شاه به‌هند با او به‌دهلی رفتند و هنرایران را باخود به‌هند بردند و درآنجا ترویج کردند . آنها با ترکیب شیوه ایرانی با عناصر نقاشی هند شیوه تازه‌ای بنام «هند وپرسی» بوجود آوردند بدعت‌های آنها در اعتلای مینیاتور هندی نقش اساسی داشت ، اما حالا مینیاتور هندی سلف خود را از میدان بدر میکرد . این نقطه جراحت من بود . کار جستجوی من برای یافتن یك هویت معتبر برای مینیاتور ایران به‌تجربه در سبك‌های مختلف وادارم کرد . قبل از جنگ جهانی دوم تابلوی «نادر» را ساختم . این اثر به‌گمان خودم یك تجربه موفق بود :

«چو کافورگون شد شبه موی من
ز غم تاخت پیری سیه موی من»

«سپاهی ز اندیشه کردم روان
سوی نادر و جنگ هندوستان»

«به پیری سر من، سرجنگ داشت
جوان‌بود وبرجنگ آهنگ داشت»

«من از کلك چون خنجر آبدار
براین صفحه کردم بسی کارزار»

«ز تیغ قلم بس سر انداختم
یلان را به یکدیگر انداختم»

«ز شمشیر اندیشه از پشت زین
دلیران فکندم بروی زمین»

«ز پیکان کلك اندرین رزمگاه
دریدم بسی سینه این سپاه»

« . . . . . »

« . . . . . »

در سایه کبود ابرهای سپید وپراکنده ، درکنار یك‌رشته تپه‌های خاکی ، دریائی ازشمشیر ونیزه وخنجر وزوبین موج میزند . دریای بزرگتری از خون جاری است . و دو سپاه میخواهند فتح را به‌قیمت جان خود بخرند . تا دور دست دشت نبرد ، سیاهی لشکر است. سپرهای بی‌صاحب ، اسبهای هراسان، جسدهای پاره پاره شده ، فیلهای خشمگین ، حقیقت شوم‌جنگ را از پشت پرده حماسه‌های تاریخ عریان نشان میدهند . این جنگ افتخار وپیروزی در حقیقت کشتارگاه تمدن و تاریخ است . نادر تبرزین بدست ، دلیرانش را به پیشروی تشویق می‌کند و محمدشاه در میان حلقه پیلان و سوارانش شکست محتوم را میخواهد از سرنوشت خود بشوید . اما درپشت این صحنه بزرگ تاریخ جز پوچی وخلاء ، خلائی که افسانه‌ها آنرا پرمی‌کنند ، چه‌چیزی است ؟ سرهای بریده مثل گوی درمیدان چوگان افتاده است . چوگان باز تقدیر است . و همه آن سرهائی که هنوز بر قامت‌ها استوار است ، گوی‌های بعدی این میدان بی‌پیروزی است . پیروزی درهیچ جنگی نیست . ومن این مفهوم را خواسته‌ام در تابلوی نادر وجنگ هندوستان نشان بدهم . . .

***

در نیمه جنگ جهانی بود که تابلوی «شکست محور» را ساختم، این‌تابلو کاملاً هویت ایرانی‌داشت . استالین، روزولت و چرچیل را نشان میداد که روی اسبهای کوچك آذربایجانی هیتلر ، موسولینی و هیروهیتو (سران محور) را تعقیب می‌کنند . فتح وشکست روح اصلی تابلوست . پیروزی دراین تابلو شائبی نیست که بروی یکی از مخاصمین بال گشوده باشد ، یك سرنوشت قاهر وتعیین‌کننده است . تابلوی «شکست محور» درحقیقت تبلور آرزوهای بشریتی بود که هرروز هزاران‌بار درمیدانهای جنگ جان می‌سپرد .

ازروی این‌تابلو هزاران نسخه چاپ‌شد ونه‌تنها درکشور، بلکه دربسیاری از ممالك جهان جنگ‌زده انتشار یافت .

پس‌از این تابلو صدها تابلوی دیگر زیر پنجه‌های من رنگ گرفت . اما جستجوئی که آغاز کرده بودم سرانجام نیافت. پیش از آنکه مراد ومطلوب را پیداکنم ، ازپا درآمدم . دوسال پیش بدنبال یك سکته ناقص دستم ازکار افتاد . . . وحالا این پنجه‌های خشکیده فقط میتواندگردوخاك را از روی بازمانده تابلوهایم پاك کند . . .

پیروزی وجود ندارد . شکست حتمی است . این آخرین حرف سرنوشت است که مرگ آنرا درگوش ما زمزمه میکند .

استاد مصورالملکی خاموش می‌شود ، درحالیکه نگاهش روی تابلو تخت‌جمشید ثابت مانده است . انگار به‌اعماق تاریخ فرورفته، شکوه ویرانه‌های تخت‌جمشید بهترین بازگوی‌زندگی خود اوست ، مردی که نشان درجه یك هنر را برسینه دارد ، دیپلم نمایشگاه بین‌المللی بروکسل و دهها نمایشگاه جهانی حقانیت او را تثبیت می‌کند ــ ودهها تابلوی او درکلکسیونها وموزه‌های مختلف جهان پشتوانه ۸۰سال رنج وآفرینش‌اوست.

نباید فراموش کرد که او ، با همین پنجه‌های خشك و بی‌خون آخرین بزرگ مینیاتور سرزمین خوش‌نگارترین قالی ، ناب‌ترین غزلها وزیباترین مینیاتورهای جهان است . . .